

تعریف علم اصول

علم اصول را به این بیان تعریف کرده‌اند: العلم بالقواعد الممهده لاستنباط الحكم الشرعی (علم به قواعدی که مدون شده است برای استنباط احکام شرعی)

سه اشکال به این تعریف شده است:

اشکال اول: این تعریف مانع اغیار نیست، زیرا شامل قواعد فقهیه هم می‌شود زیرا بوسیله قواعد فقهیه هم، حکم شرعی بدست می‌آوریم در حالی که قواعد فقهیه جزء اصول نیستند مانند قاعده ما یضمن بصحیحه یضمن بفاسده (پاورقی اگر عقدی بصورت صحیح واقع شود در آن ضمان مطرح است، حال اگر این عقد بصورت فاسد واقع شد باز هم در آن ضمان مطرح است) که از قواعد فقهیه است و برای استنباط حکم شرعی استفاده می‌شود. جواب: مراد از حکم شرعی که در تعریف آمده، قرار دادن حکم کلی برای موضوع کلی است (نه موضوعات جزئی و تطبیقات که قواعد فقهیه این کار را انجام می‌دهند).

توضیح جواب:

قاعده اصولیه: آن چیزی است که ما از آن حکم شرعی کلی استنباط می‌کنیم بدست می‌آوریم و بعد این حکم شرعی کلی را تطبیق می‌کنیم بر موضوعات جزئی اما

قاعده فقهیه: همان حکم شرعی کلی است که از قاعده اصولیه به دست آمده

مثلاً: بوسیله قاعده اصولی [حجیت خبر واحد ثقه] قاعده فقهیه [ما یضمن بصحیحه یضمن بفاسده] را به دست می‌آوریم، و بوسیله این قاعده فقهیه تطبیقاتش بر موضوعات مختلف را (مثلاً در بیع، اجار،.....) به دست می‌آوریم

در اینجا آنچه که شما گمان کردید استنباط حکم شرعی است، استنباط حکم شرعی نیست بلکه در مقام تطبیق حکم شرعی است (و البته چون قواعد فقهیه تطبیقشان در مسائل شرعی زیاد است و یک قاعده فقهیه مصادیق زیادی دارد شما با قاعده اصولی که استنباط حکم شرعی کلی می‌کند اشتباه گرفتید).

اشکال دوم: این تعریف جامع افراد هم نیست زیرا شامل اصول عملیه نمی‌شود، زیرا اصول عملیه فقط ما را در مقام عمل از تحیر نجات می‌دهد ولی ادله محرزهای (پاورقی ادله ای که احراز واقع می‌کنند، ادله قطعیه ای) برای استنباط حکم شرعی نیست و بوسیله اصول عملیه حکم شرعی استنباط نمی‌کنیم

جواب اشکال دوم:

*جواب آخوند خراسانی: باید چیزی به آخر تعریف اضافه کنیم که با این قید تعریف درست شود و آن این که [او التی ینتهی الیها فی مقام العمل].

اشکال به مرحوم آخوند: در این صورت پس شما اشکال را پذیرفته و بعد آن را تکمیل کرده‌اید و همچنین «التی ینتهی الیها فی مقام العمل» خود اصول عملیه است نه تعریف اصول عملیه.

*جواب مرحوم خوئی: ما استنباط را اینطور بیان کنیم و بگوییم استنباط یعنی اثبات تنجیزی و تعدیری

توضیح: ما در علم اصول فقه دنبال بدست آوردن حجت هستیم، حجت شرعی یعنی امری که معذرت یا منجزیت می‌آورد

(منجزیت: ما یحتجّ علی العبد من قبل المولی یعنی گردن گیر شدن

معذرت: ما یحتج به علی المولی من العبد یعنی بهانه و توجیه)

اشکال سوم: این تعریف مانع اغیار نیست زیرا این تعریف شامل مسائل لغوی و علم رجال و.... هم می‌شود زیرا علم لغت، رجال و.... هم دخالت در استنباط احکام شرعی دارند و این تعریف علم لغت و رجال را خارج نمی‌کند.

جواب اشکال سوم: تلاش‌هایی برای پاسخ به اشکال سوم شده است.

* میرزای نائینی: ما قید کبرویّت را به تعریف اضافه کنیم یعنی بگوییم قاعده اصولی قاعده ای است که، کبرای قیاس استنباط واقع شود.

(قیاس استنباط: قیاسی است که نتیجه آن حکم شرعی است).

اگر ما قید کبرویّت را اضافه کنیم ظهور امثال کلمه صعید از تحت قواعد اصولی خارج می‌شود.

صغری: الصعید ظاهره فی المعنی الفلانی کبری: و کل ظهور حجت.

این کبری می‌شود مسئله اصولی اما ظهور کلمه صعید (که مسئله لغوی است و) مسئله اصولی نیست، از آنجا که کبری قرار نگرفته است از این تعریف خارج می‌شود

شهید صدر: طبق کلام شما این اشکال پیش می‌آید که: بخشی از مسائل مهم اصولی کبرای قیاس استنباط قرار نمی‌گیرند بلکه در نهایت صغرا واقع می‌شوند و خود نیازمند کبری هستند.

مثال ۱: ظهور صیغه امر در وجوب یا ظهور ادوات عموم که مسئله اصولی هست ولی کبرای قیاس استنباط قرار نمی‌گیرد.

مثال ۲: مسئله اجتماع امر و نهی که در نهایت نتیجه‌ی مسئله اجتماع امر و نهی صغرای مسئله اصولی واقع می‌شود و نیازمند کبری می‌باشد.

به این صورت که:

۱. اگر امتناعی شدیم یعنی گفتیم اجتماع امر و نهی ممتنع است زیرا تعارض پیش می‌آید بین خطاب صل و لا تعصب این تازه می‌شود صغری، برای کبرای ما یعنی اذا تعارضا تساقطا یا تخییر.

۲. اگر جوازی شدیم در این صورت جواز اجتماع امر و نهی خودش تازه می‌شود صغری، برای کبرای ما یعنی حجیت ظهور اطلاق (پاورقی زیرا صل و لاتعصب هر دو ظهور اطلاق دارند و به همین جهت است که باهم سرشاخ می‌شوند).

* مرحوم خوئی: بجای قید [کُبْرَوِیَّت] می‌گوییم [کفایت] یعنی بگوییم مسئله اصولیه آن مسئله‌ای است که خودش به تنهایی برای استنباط حکم شرعی کافی است و نیازمند قاعده اصولی دیگر نباشد.

در این صورت دیگر از ظهور کلمه صعید به تنهایی نمی‌توان حکم شرعی استنباط کرد بلکه نیازمند قاعده اصولی هستیم (قاعده اصولی مانند: ظهور صیغه افعال (تیمموا) در وجوب) یعنی باید این ظهور کلمه صعید را به قاعده اصولی (ظهور صیغه افعال در وجوب) ضمیمه کنیم تا بتوانیم حکم شرعی بدست آوریم.

اشکال به مرحوم خوئی: اینکه می‌گویید قاعده اصولی آن است که نیازمند قاعده اصولی دیگر نباشد

اگر مرادتان از عدم الاحتیاج، مطلقا و در همه حالات باشد چنین چیزی در قواعد اصولیه صحیح نیست زیرا گاهی برای استنباط حکم شرعی نیازمند ضمیمه کردن چند قاعده اصولی هستیم مثل همین ظهور صیغه امر در وجوب که باز یک قاعده اصولی دیگری می‌خواهد و آن (کل ظهور حجة) است.

و اگر مرادتان از عدم الاحتیاج، به نحو موجهه جزئی است (یعنی بگوییم قاعده اصولیه آن است که بتوانیم برای آن یک مورد پیدا کنیم که برای استنباط حکم شرعی نیازمند قاعده اصولی دیگر نباشد) که این مورد ممکن است در مسائل غیر اصولی هم رخ دهد مثل اینکه فرض کنید آیه‌ای بگوید یا ایها الذین آمنوا یجب علیکم ان تیمموا بالصعید در این جا چون قطعی السند است پس ما نیاز به دلیل حجیت نداریم و از طرفی چون نص در معناست نیاز به حجیت ظهور هم نداریم پس ما از همین یک آیه و همین کلمه صعید توانستیم حکم شرعی را بدست بیاوریم درحالی که قاعده اصولیه هم نیست.

پس: ایراد به کلام شما هست، چه مرادتان عدم الاحتیاج کلی باشد چه جزئی.

مرحوم خوئی: کل ظهور حجة که قاعده اصولی نیست زیرا کل ظهور حجة اتفاقی است و اختلافی در آن نیست.

جواب به مرحوم خوئی: این ادعا بسیار عجیب است، یعنی آیا یک مسئله، اصولیت خودش را از عدم اختلاف در آن مسئله کسب می‌کند؟

مسئله اصولی بودن تقدم رتبی دارد بر بحث و نزاع و اختلاف علماء، و اتفاق و اختلاف فرع مسئله اصولیه است. نتیجه کلی بحث: در نهایت شهید صدر در حلقه ثالثه فقط اشکال سوم را پذیرفتند ولی در تقریرات خارجشان اشکال اول و دوم را هم پذیرفتند.

تعریف شهید صدر از علم اصول: العلم بالعناصر المشتركه لاستنباط جعل شرعی

علم به عناصر و قواعد مشترکی که در مقام استنباط جعل شرعی باشند

(نکته: در حلقه قبلی شهید فرمودند حکم شرعی ولی اینجا می‌فرمایند جعل شرعی؛ یعنی اصلاح فرمودند زیرا حکم شرعی اعم از حکم کلی و حکم جزئی است در حالی که ما در علم اصول حکم جزئی کشف نمی‌کنیم و فقط حکم کلی کشف می‌کنیم که موضوع آن مقدر الوجود است ولی جعل فقط کلی است).

پس طبق این تعریف شهید صدر: ظهور کلمه صعيد از مسائل اصولی خارج می‌شود زیرا ظهور کلمه صعيد از جمله قواعد مشترکه استنباط نیست و فقط در همین یک مورد و به درد یک مسئله می‌خورد.

از آنجایی که جزوه در حال ویرایش هست، لطفا ایرادات احتمالی را حتما اطلاع بدید

۰۹۱۲۷۵۸۸۶۲۴ @abdorreza۱۲۸ کانال حلقه ثالثه ۳ halqheh